

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله در معاد در جواب حاج سید محسن کرمانی

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه

کاتب (مرحوم آخوند ملا جعفر کرمانی رحمه الله): صورت رساله ای است که سرکار روحی فداه آقای حاج میرزا محمد باقر ادام الله ظلّه علی رؤسنا وجعلنا الله فداه بعد از خیلی صحبتها که با حاج سید محسن کرمانی در مسئله معاد کرده بودند و نصیحتهای زیاد به او فرموده بودند این رساله را در جواب حرفهای حاج سید محسن نوشته اند^۱.

۱- مختصری از حالات حاج سید محسن کرمانی از زبان مصنف حکیم اعلی الله مقامه: ... بعد فرمودند سید محسن مزخرفاتی که در باب معاد می گفت چند مرتبه آقای مرحوم در درس صریحاً رد فرمودند و این باز بر آن حالت خود باقی بود و همه را تأویل می کرد و بر آن اعتقاد باقی بود تا مرد و در آخر دیوانه شد. یکی عرض کرد آخر خودش خودش را هم گشت. فرمودند چند چیز است که می فرمایند مؤمن به همه چیز مبتلا می شود به اینها نمی شود. میفرمایند مؤمن دیوانه نمی شود، مؤمن هر کاری میکند اما قاتل نفس خود نمیشود و این هم دیوانه شد و هم قاتل نفس. آقا میرزا علیرضا عرض کرد احتیاط کردند چون احوط جمع است خواستند هر دو را داشته باشند. فرمودند خیلی اصرار بر کفرها و زندقه های خود داشت.

... فرمودند خاطر من هست که آقای مرحوم دو دفعه درس معاد شروع کردند و هر دو دفعه اش هم من بودم یک دفعه اش یک سال طول کشید، دفعه دیگر خیلی مفصل تربیان فرمودند که شکوک و شبهات را رفع فرمایند و دو سال هم طول کشید آن آخر کار یک مزخرفاتی می یافتند و یک چیزها می گفتند که هوش از سر آدم میبرد. چند تیره شده بودند در معاد یک طایفه شان این طور بودند که معاد یعنی همین اشباح و مُثُل که همه سر جاشان باقی هستند و بقایی که هست این است که همه اینها همیشه در سر جای خود باقی هستند و آقای مرحوم هر قدر میفرمودند که اگر این طور است و اسفا للمؤمنین. پس همیشه محمد اسماعیل خان حاکم بر من است و من در گوشه لنگر محکوم او، و این شاه و سلطان. و چاره شان نشد که نشد و اینها جمع زیادی بودند، رئیسشان حاجی سید محسن بود.

... آقا میرزا حسن عرض کرد آقا زاده به میرزا علیرضا گفته بود که ایشان قدری حدت دارند در تکفیر چنانکه حاج سید محسن را هم تکفیرش کردند. فرمودند خیر، تکفیرش نکردم اما به خودش می گفتم حرفهای تو در کفرستان هم پیدا نمیشود، این جور حرفها به او میزد. حتی در حضور آقای مرحوم هم گفتم در مجلسی خدمت آقای مرحوم عرض کرد و من هم حاضر بودم که فلانی میگوید تو باطل میگویی، قول تو باطل است. من گفتم بلی، من گفته ام. عرض کرد میگوید آقای مرحوم حق فرمایش می کنند، وقتی توی گوش تو می آید باطل میشود و من هم همین طور به خودش گفته بودم. باز عرض کردم گفته ام. آقای مرحوم برخاستند و به اندرون تشریف بردند.

روزی در حیاط آقا میرزا علی محمد در مجلس درس تشریف آوردند و جلوس باغچه گلی بود صحبت از حاجی سید محسن به میان آمد فرمودند بهشت جناب حاجی این بود که آدم نگاه به این گل ها میکند همیشه باقی میماند. به عرض آقای مرحوم هم

رساله در معاد در جواب حاج سید محسن کرمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين
وشيعتهم الانجيين
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .

چون که بعضی مسائل از زبان جناب مستطاب صاحبی جناب حاجی به خدمت بندگان روحنا له الفداء عرض شده بود و فرمایش شده بود خودم جواب عرض کنم و آن مسائل الفاظش زیاد بود و اقبال آنکه یکی یکی را بنویسم و جواب عرض کنم نداشتم و غالب آن مسائل هم متفرع بر بدن عارضی انسان بود و اگر بدن عارضی معلوم میشد که چه چیز است و دخلی به انسان به هیچ وجه ندارد دیگر متفرعات آن به طریق اولی معلوم می شد که دخلی به انسان ندارد . پس شروع در بیان بدن اصلی و عارضی میشود و بهتر آنکه کلام جناب امیر صلوات الله علیه را عنوان کنم چرا که « کلام الملوک ملوک الکلام » .

رسید فرمودند اگر این طور باشد فتعساً للمؤمنين . پس اگر امر این است پس همیشه محمد اسماعیل خان حاکم است و مسلط و من محکوم و مقهور . بعد فرمودند هر چه گفتیم چاره اش نشد ، باز همان جورها میگفت .

عن كميل انه قال : سألت مولانا امير المؤمنين (عليه السلام) فقلت يا امير المؤمنين اريد ان تعرفنى نفسى قال : يا كميل و اى نفس تريد ان اعرفك قلت : يا مولاي هل هى الانفس واحدة قال : يا كميل انما هى اربعة النامية النباتية والحسية الحيوانية و الناطقة القدسية و الكلية الالهية و لكل واحد من هذه خمس قوى و خاصيتان فالنامية النباتية لها خمس قوى و خاصيتان ماسكة و جاذبة و هاضمة و دافعة و مربية و لها خاصيتان الزيادة و النقصان و انبعاثها من الكبد و الحسية الحيوانية لها خمس قوى سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و لها خاصيتان الرضا و الغضب و انبعاثها من القلب و الناطقة القدسية لها خمس قوى فكر و ذكر و علم و حلم و نباهة و ليس لها انبعاث و هى اشبه الاشياء بالنفوس الملكية و لها خاصيتان النزاهة و الحكمة و الكلية الالهية لها خمس قوى بقاء فى فناء و نعيم فى شقاء و عزفى ذل و فقر فى غناء و صبر فى بلاء و لها خاصيتان الرضا و التسليم و هذه التى بدوها من الله و اليه تعود قال تعالى : و نفخت فيه من روحي ، و قال تعالى يا ايها النفس المطمئنة ارجعى إلى ربك راضية مرضية ، و العقل وسط الكل انتهى .

و در حديثى ديگر ميفرمايند در خصوص نفس نباتيه : بدو ايجادها من صوافى الاغذية و سبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا عاد عاد عود ممازجة لا عود مجاورة . پس معلوم شد از اين حديث شريف كه نفس نباتيه از صوافى عناصر است و همين كه عود كرد عودش عود ممازجه

است و دیگر صورتی از برای آن باقی نخواهد ماند که ماسک خود باشد و بالکلیه باطل خواهد شد که بعد از باطل شدن دیگر نباتی در ملک خدای سبحانه باقی نخواهد ماند و ممزوج با خاک و آب و هوا خواهد شد خواه این نفس نباتی در نباتات باشد و خواه در حیوانات باشد و خواه در انسان باشد و خواه در انبیاء باشد و خواه در ائمه و پیغمبر صلوات الله علیهم باشد. چرا که به طور کلی صفات این نفس را بیان فرمودند و فرمودند هر وقت عود میکند عودش عود ممازجه و فساد و بطلان است. پس هر جا نفسی دیدید که خصال آن این خصال است در هر کسی و هر جا میخواهد باشد میدانیم که این نفس باقی نخواهد بود و بالکلیه از ملک خدای سبحانه فانی خواهد شد و دیگر بهشتی و جهنمی مخلد این نفس نخواهد داشت اگر چه مادام که زنده بود بهشتی و جهنمی به حسب خودش داشته باشد لکن چون خودش فاسد شد بهشت و جهنم آن هم فاسد خواهد شد. و باز در خصوص نفس حیوانی میفرمایند که **مبدؤ ایجادهای من الافلاک و سبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا عاد عاد عود ممازجه لا عود مجاورة.** پس بعد از آنکه نفس حیوانی را و خصال آن به ما شناسانیدند که صاحب چشم و گوش و شامه و ذائقه و لامسه است و شهوت و غضبی دارد، این خصال را در هر جا و هر کس که دیدیم میدانیم که این نفس حیوانی است خواه در حیوانات باشد و خواه در انسان باشد و خواه در انبیاء و اولیاء و پیغمبر باشد صلوات الله علیهم میدانیم که این نفس حیوانی است و چون

فرمودند عودش عود ممازجه است میدانیم که این نفس هم مثل نفس نباتی فانی خواهد شد به طوری که دیگر در ملک خدای سبحانه حیوان صاحب این خصال باقی نخواهد ماند و از صفحه ملک تمام خواهد شد که ذکر ی از حیوان نباشد.

و معنی این فاسد شدن و فانی شدن و مذکور نبودن نه آن معنی است که صفات در جنب ذات فانی و فاسد است و ذکر از برای آنها نیست چرا که صفات در ذات ذکر ی ندارند و فانیند لکن در محل و مقام خودشان موجود و ثابتند و مادام که ذات باقی است در مقام خود، صفات او هم باقید در مقام خودشان دیگر تا ذات چه ذات باشد اگر ذات باقی دائمی است صفات او هم باقی و دائم در مقام خودشانند و اگر ذات ذات فانی است صفات او هم فانیند مثل ذات نبات و ذات حیوان که مشاهده فانیند به نص حضرت امیر صلوات الله علیه و آله پس صفات آنها هم البته فانی خواهند شد. و باز در خصوص نفس انسان میفرمایند که **مقرها العلوم و سبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا عاد عاد عود مجاورة لا عود ممازجة.**

پس چون بیان فرمودند که نفس نباتی انبعاث آن از کبد است و به این واسطه هر وقت بدن و کبد خراب شد آن هم خراب خواهد شد و انبعاث نفس حیوانی از قلب است و هر وقت که بدن و قلب خراب شد نفس حیوانی هم خراب خواهد شد نهایت آنکه حیوانیتی که در انسان است به جهت آنکه قدری مشایعت نفسانیت باقیه را کرده قدری دوامی دارد تا

اواخر برزخ و مآل آن باز مثل سایر حیوانات بر فساد و بطلان خواهد بود و
 از بدن اصلی انسان جدا خواهد شد و بهشتی مخلد نخواهد داشت اگر چه
 در عالم برزخ بهشت و جهنمی دارد و چون عمر عالم برزخ سرآمد و عالم
 برزخ با آنچه در آن هست خراب شد و از هم ریخت بهشت و جهنم آن هم
 خراب خواهد شد و اهل عالم برزخ هم مثل اهل دنیاست و چنانچه دنیا
 تمام میشود و مخلد نیست برزخ تمام خواهد شد و مخلد نخواهد بود. و باز
 تمام شدن و مخلد نبودن آن معنیش نه آن است که در جنب عالم نفس فانی
 است و مضمحل است لکن در مقام برزخ ابدی است و مخلد است، حاشا
 بلکه در مقام برزخ فاسد خواهد شد و فانی خواهد شد چنان که مرکبی از
 مرکبات این دنیا در همین دنیا فاسد و فانی میشود که بعد از آن دیگر آن
 مرکب در ملک دنیا نیست ابداً همچنین در عالم برزخ مرکبات برزخیه
 کلاً طراً فاسد و فانی خواهد شد که دیگر اثری از هیچ مرکبی باقی نباشد
 خواه آن مرکب مرکب سواری مؤمن باشد یا حیوان سواری کافر باشد یا
 حیوان سواری نبیی باشد بعینه بدون تفاوت چنان که در این دنیا کسی
 سوار مرکب شود و بعد از رفع حاجت پیاده میشود خواه آن کس انسان
 باشد یا مؤمن باشد یا کافر باشد یا ولی باشد یا نبی باشد و خواه آن حیوان
 الاغ باشد یا اسب باشد یا شتر بعد از رفع حاجت پیاده خواهند شد و آن الاغ
 و اسب و شتر نه اثر انسان است نه اثر کافر است نه اثر مؤمن است نه

اثرولیّ است نه اثر نبی است نه تنزل هیچ کس است نه دخلی به هیچ یک دارد ابداً ابداً.

همچنین در عالم برزخ بدن اصلی انسان و سایرین از نفس حیوان پیاده خواهند شد و آن نفس حیوانی نه اثر بدن اصلی انسان است نه تنزل آن است. به طور عزلت و بینونت از هم جدا خواهند شد که ابداً دخلی به هم ندارند مثل حیوانات این دنیا چنان که گذشت.

و چون این معنی معلوم شد رفع اشکال شد که هر گاه مؤمن عاصی باشد یا کافری عملی نیک از او سر زده باشد چه خواهد شد. پس مؤمن اگر معصیتی کرده به مقتضای طبع الاغ او بوده و از نفس خود او ابداً معصیتی سر نزده پس الاغ را به جهنم خواهند برد اگر شفيعی مانع نشود و الاغ را عذاب برزخی خواهند کرد. و چون مؤمن ضعیف سوار این الاغ است البته او هم از نحوست الاغ زحمتی خواهد کشید و بعد از آنکه از الاغ به طور عزلت و بینونت پیاده شد در استراحت خواهد افتاد و ابداً عذابی از برای او نخواهد بود چرا که ابداً معصیتی نکرده بود. و در حینی که الاغش معصیت میکرد او بیزار بود و قوت بردفع نداشت و اگر قوت داشت نمیگذاشت که حیوانش خرابی بکند پس چون از حیوان خود پیاده شد به نعیم ابدی خواهد رسید که زوالی از برای آن نخواهد بود اما حیوانش بعد از آنکه بی صاحب شد خواهد مرد و خواهد خاک شد به

طوری که مطلقاً حیوانی نباشد، نه اینکه حیوان در مقام خود باشد و در جنب انسان نباشد ابداً.

و همچنین آن کافر صاحب الاغ خوش رفتار ابداً کافر [است] و نفس کافر نیکی نکرده و نخواهد کرد و راضی به نیکی نیست مطلقاً لکن طوری اتفاق افتاده که الاغش خوش راه اتفاق افتاده و بعضی خوبیها را الاغش کرده و البته به مقتضای عدل خداوند ثواب نیکیها به آن خواهد رسید تا آنکه نفس آن کافر از سواری آن حیوان دست برداشت و داخل جهنم اصلی آخرتی ابدی مخلد شد حیوان بی صاحب او هم خواهد مرد چنان که در مؤمن ذکر شد بدون تفاوت چنان که قول خدای سبحانه است که **خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ما شاء ربک** و جهنم آخرتی استثناء بر نمی دارد و همه آیه به نظر نیست.

خلاصه بهشت و جهنم برزخ که عالم حیوان است فانی خواهد شد و اهل آن عالم هم فانی خواهند شد به طوری که عرض کردم نه به طور فنای صفات ذوات بلکه به طور فنای واقعی که در مقام خودشان هم نخواهند بود و این همه این لفظ را تکرار میکنم از بس جناب صاحبی اصرار دارند. باری چون مؤمن یا کافر از حیوان خود که صاحب سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس و شهوت و غضب بود پیاده شدند به طور عزلت، رجوع خواهند کرد به عالم خودشان که عالم نفس باشد و عالم آخرت باشد و عودشان عود مجاوره خواهد بود و صورتشان از هم نخواهد پاشید ابداً ابداً، و تا

ملک خدای سبحانه باقی است - و ابداً باقی است - آنها هم باقی خواهند بود و مؤمن در بهشت آخرتی مخلد خواهد شد و کافر در جهنم آخرتی مخلد خواهد شد و عالم برزخ و عالم دنیا فاسد و خراب خواهد شد و جمیع حیوانات چه مرکوب نبی و چه مرکوب ولی (علیهما السلام) و چه مرکوب مؤمن و چه مرکوب کافر و چه مرکوب مستضعف و چه حیوانات بی راکب کلاً طراً هلاک و فاسد و فانی خواهند شد و هیچ یک از این انواع حیوانات نه اثر و نه تنزل انسان یا نبی یا ولی (علیهما السلام) اند. آیا نه این است که اثر ظاهر مؤثر است و وجود او است در خارج به طوری که مؤثر در اثر ظاهر تر از نفس خود اثر است چنان که حدید در ما یصنع منة ظاهر تر است از خود آنها و نمیشود که کسی اثر را ببیند و مؤثر را نبیند. آیا می شود که ما یصنع من الحدید را کسی ببیند و حدید را نبیند؟ فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و نزاهت و حکمت اگر چه کونی باشد کجا و سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس و شهوت و غضب کجا آیا در هیچ یک از اینها هیچ یک از آنها یافت می شود.

و همچنین هیچ یک از انواع این حیوانات تنزل انسان یا ولی یا نبی (علیهما السلام) نیستند. نه این است که تنزل شیء صورت شیء است و صورت شیء اگر از شیء جدا شود دیگر آن شیء آن شیء نخواهد بود؟! صورت انسانی کجا چنان که از کلام جناب امیر (علیه السلام) معلوم شد و صورت حیوانات کجا و اگر حیوان صاحب حیات تنزل و اثر انسان نشد چنان که

جناب امیر (علیه السلام) فرمودند که آنها فانی می شوند و عودشان عود ممتاز است و معلوم است که فانی اثر و تنزلِ باقی نخواهد بود و انسان باقی است و حیوان فانی، پس نباتات البته اثر انسان و تنزل انسان نخواهد بود چرا که اثر فانی و مؤثر باقی هرگز نخواهد شد. و به نص حضرت امیر (علیه السلام) نباتات کلاً فانیند و فانی اثرِ باقی و تنزل باقی نخواهد شد و اگر نبات صاحب نفس اثر و تنزل انسان نشد جماد بی حیات و نفس البته اثر و تنزل او نخواهد بود. پس این جماد محسوسی که هر صاحب چشمی آن را مشاهده میکند و این نبات و حیوان که خصال و صفات آنها از فرمایش جناب امیر (علیه السلام) معلوم شد هیچ یک رجوعی و دخلی به بدن اصلی انسان ندارند و این سه هر سه عرض بدن اصلیند مثل کسی که پیراهن پوشیده و آرخالق و قبا بالای آن پوشیده و هیچ یک از این پیراهن و آرخالق و قبا دخلی به بدن انسانی ندارند نه بدنشان از بدن انسانی است نه عودشان به آن است و نه در حال حیات دخلی به انسان دارند نه در حال ممات ابداً و هر کسی طالب زید است باید توجه به زید کند و زید همان صاحب ذکر و فکر و سایر صفات انسانی است و اگر توجه به الاغ او یا باغ او یا کشتزار او کرد توجه به او نشده بلی اگر اینها اثر زید یا تنزل زید بودند ممکن بود که در آنها زید را ببینی و لکن اینها دخلی به زید ندارند و این مثلی بود که هر کسی هر چه را طالب است باید خود او را بطلبد اما پیراهن و قبا و آرخالق طلبیدن که فایده ای ندارد و حکمش را من نمیدانم.

حال میرویم بر سر مسائل معروضه :

یکی آنکه زید از حال طفولیت تا آخر عمر زید است مگر بعضی اعراض که هنوز بدن زید نشده ، عرض میکنم که از همین لفظ که هنوز بدن زید نشده معلوم میشود که بعضی از آنها بدن زید شده و از آنچه گذشت معلوم شد که این اغذیه اگر هنوز صافی نشده اند که جمادند و اگر صافی شده اند به نص حضرت امیر (علیه السلام) نبات شده اند و نبات عودش عود ممتاز است و هیچ دخلی به انسان ندارد و این نبات که سهل است که حیوان که از عالم مثال است به نص حضرت امیر عودش عود ممتاز است و دخلی به انسان مخلد باقی ندارد .

و اینکه میفرمایند یعنی جناب صاحبی که زید دهریت همین اشخاص است و این اشخاص زمانیه همان دهرند ، عرض می کنم که این جور دهریات دخلی به زید و عالم زید ندارد چنان که حدید را اگر نسبت به ما یصنع منه بدهیم دهریت دارد و ما یصنع منه زمانیت دارند و اگر به خود حدید نظر کنیم قطع نظر از فعلیات آن سرمدیت دارد و چون همین سرمد را قیاس کنیم به معدنی دیگر مثل ذهب باز زمانیت به هم میرسد و چون هر دو را قیاس کنیم به معدن منطرق ، معدن دهریت این دو می شود و اگر به نفس معدن نظر کنیم سرمد میشود پس این سرمد نسبت به سرمد اولی کأنه ازل الازال است و جمیع این دهرها و سرمدها و ازلها و بی نام و نشانها کلاً زمانیت دارد و از عالم زمان بالا نخواهد رفت ابداً و دخلی به عالم نفس

ناطقه ندارد چنان که می بینیم که هر ذاتی نسبت به صفات خود دهریت دارد مثل دهریت حدید به ما یصنع منه .

و در آنچه گذشت عرض کردم ذات فانی آثار او هم فانیند و ذات باقی آثار او هم باقی اند و آنچه را در این عالم مشاهده میکنیم چه از جمادات و چه از نباتات و چه از حیوانات و چه از لباس انسان که مشارک اینها همه هست همه ذوات فانیه هستند و صفات آنها هم تابع آنها است و آنها هم فانی است و این ذوات و صفات چه ذوات حسنه و صفات حسنه مثل بدن عرضی مؤمن و قیام و رکوع و سجود و چه ذوات قبیحه و صفات آن مثل بدن عرضی کافر و اعمال ناشایست او همه فانی و فاسد خواهند شد و آنچه را که می بینیم همین رنگ و شکل بدن عرضی است که مطلقاً دخلی به بدن اصلی ندارد و بدن اصلی دهریت ابدی دارد و فانی نخواهد شد به ضرورت اسلام و اینها همه فانی میشوند بالبداهة .

و اینکه معنی میفرمایید که هر چیزی در وقت و مکان خودش همیشه موجود است و فناء ندارد ، عرض میکنم پس در این صورت در باقی بودن و فانی نشدن تفاوتی در مابین مخلوقات نیست جمادات باقی است در وقت و مکان خودش و نبات و حیوان هم باقینداً بلکه اعراض جمادات همه باقیند در وقت و مکان خودشان . حالا بفرمایید که آیا جناب امیر (علیه السلام) چرا فرمودند که نبات و حیوان فانیند و انسان باقی است ؟ با وجودی که ایشان میدیدند که هر چیزی در وقت و مکانش ثابت است .

پس معلوم است که به این نظر نباید نظر کرد و راه مسئله غیر از این است و اینها را که در جای خود ثابت میبینیم صوری هستند که قابل زیاده و نقیصه نیستند بالبداهه و اهل بهشت دائم در زیادتى نعمتند و اهل جهنم دائم در زیادتى عذابند و در حقیقت این طور بهشت و جهنم که میفرماید که مؤمن در وقت و مکانش دائم مؤمن است و در بهشت است و کافر در وقت و مکانش دائم در جهنم ، و بهشت و جهنم از عالم دهر است و دهر قائم بر روی زمان است و زمانیات صفات دهر است و دهر ذاتیت زمانیات است پس مؤمن دائم در جنت است به این معنی و کافر دائم در جهنم است به این معنی ، این معنی موجب ابطال جنت و نار آخرتی است چرا که جنت و نار آخرتی عالمی دیگر دارد و اهل جنت در لذت و تنعمند و اهل نار در عذاب و شدتند و این صوری را که سرکار جنت و نار نام گذارده اید همان خلقی هستند که در احادیث هستند که بعد از آنکه اهل جنت به جنت رفتند و اهل نار به نار خداوند خلقی خلق می کند من غیر فحول و اناث و این صور چه لذتی و چه عذابی دارند چرا که لذت نیست مگر آنکه شخص طالب شیء فاقد باشد و چون به او بدهند لذت میبرد و عذاب نیست مگر شخص متفر از چیزی باشد و به او بدهند و این صور که همه در وقت و مکان خود موجودند دیگر طلبی و تنفری در آنها نیست و کسی چیزی به آنها نمی رساند تا آنکه منعم یا معذب باشند و آن صور را قیاس به حال الآن خود نکنید که همه در لذتی میبرید چرا که اولاً نفس شما حالا با

شما هست و آن نفس لذت میبرد یا تعب می کشد و آن صور ابداً نفسی با آنها نیست بلکه صوری است خلع شده بی مراتب عالیه . و ثانیاً آنکه لذت و عذاب دو امرند که از کمون ماده باید بیرون آیند و آن صور قابل اینکه به غیر آن طور که هستند بشوند نیستند و بر حال خود باقیند و ماده ندارند که از کمون آنها لذتی و عذابی پیدا شود .

و باز عرض میکنم که همین صور به نظری دهری به قول شما بدن زید است و زید گاهی طاعت میکند و گاهی معصیت میکند و این صور هم که داریم در وقت و مکان خود موجودند پس باید زید ابداً هم متنعم باشد و هم معذب باشد و ابداً اگر زید مؤمن است باید از عذاب فارغ نباشد و اگر کافر است باید ابداً از ثواب بی بهره نباشد و این خلاف ضرورت اسلام است . و اگر زید عاصی و زید مطیع را با وجودی که یک شخص است دو نفر فرض میکنید و یکی را جدا ثواب میدهید و یکی را جدا عذاب می کنید دیگر جوابی که من عرض کنم ندارم .

و اینکه به جناب صاحبی عرض شد که این بدن از گندم و گوشت این عالم مرکب است و گندم و گوشت هر یک بنده ای از خدایند و هر یک عملی و ثواب و عقابی جدا دارند و زید دخیلی به اینها ندارد فرمودند تفصیل زیادی که مختصرش این است که گندم با وصف گندمیت در وقت و مکان خود گندم است و بعد از آنکه بدن زید شد آن است که گندمی است بدن زید شده . بلکه گندم در وقت و مکانش گندم است و بدن زید در

وقت و مکانش بدن زید است پس گندم از برای خود بنده ای جداست و هر یک را عملی و ثوابی و عقابی علی حده است و دخلی به هم ندارند .
عرض میکنم که مکرر در درسها مرکبات را کلیه دو قسم کرده اند یکی مرکبی که اجزاء آن قبل از ترکیب مستقلند و این جور مرکب مرکب دنیایی است و فانی است و یک جور مرکب اجزاء آن قبل از ترکیب مستقل نیستند بلکه اجزاء آن در حین ترکیب موجود میشوند و قسم اول که مشاهده و محسوس است که چنین است که می فرمایند در درسها ، و بالاتر از مشاهده دیگر عرض نمیشود کرد .

و اینکه میفرمایید که به نظر دهری چیزی چیزی دیگر نمی شود که این دهریات سرکار کل آنها زمانیات میباشند بلکه به نظر سرمدی سرکار هم این سرمدی سرکار که این زمانیات را هر چیزی را به خود او نظر میکنید و به عالم سرمد میرسید این سرمد و این دهر و این زمان کلاً از عالم زمان است و هیچ یک از اینها دخلی به عالم دهر انسانی ندارد چرا که آن دهر دهر انسان است و وقت انسان مخصوص به انسان است و به غیر از نفس ناطقه در آن عالم چیزی دیگر یافت نمیشود باز نه مثل یافت نشدن صفات در ذات بلکه به طور عزلت این صور در اینجا خواهند ماند و دخلی به نفس ناطقه ندارند بالبداهه و صفات نفس ناطقه در کلام جناب امیر(علیه السلام) معلوم شد .

اما عود مماز جه و عود مجاوره که میفرمایند عود جماد به جماد عود مجاوره است و عود جماد به نبات عود مماز جه است چرا که هنوز نباتیت از این جماد مخصوص بالفعل نشده و هکذا عود نبات به نبات عود مجاوره است و عود نبات به حیوان عود مماز جه و عود حیوان به حیوان عود مجاوره است و عود حیوان به انسان عود مماز جه اگر چه این سلسله میرود تا به خاتم میرسد لکن گویا از اینجا بالاتر نرفتیم، عرض میشود که ظاهراً بر جناب ایشان کسی در این معنی سبقت نگرفته باشد. معنی عود آن است که چیزی یا کسی از حالی به حالی شود یا از جایی به جایی رود بعد به حال اول یا به جای اول برگردد مثل آنکه مرکبی از خاک و آب بسازی و بعد باز ترکیب او باطل شود میگویند عود کرد به حال اول یا آنکه نفس انسانی نزول کند به این عوالم وقتی که برگشت به عالم خود میگویند عود کرد و زیاده از این معنی ندارد.

و اینکه می فرماید عالم نفس عالم صورت است و آنچه دیده می شود از جماد و نبات و حیوان و انسان همه صورت دارند و به این نظر همه انسانند، عرض میکنم که عالم نفس اگر عالم صورت است مراد صور علمیه است که مجرد از مواد زمانیه باشد متصله به مواد. مثلاً صورت دانستن عصا و طول عصا و رنگ آن و وزن آن و سایر چیزهای آن ابداً در عالم نفس نیست به طور عزلت. آیا عبرت نمی گیریم که صوری که در عالم خواب که اسفل عالم مثال است دیده میشود به صورت این دنیا نیست

چه جای صور عالم نفس . صورت کاهو در عالم مثال چگونه صورت علم فقه می شود در دنیا و همچنین سایر چیزها . پس صورت هر عالم بر حسب آن عالم خواهد بود و صور عالم ادنی به عالم اعلی نخواهد رفت و به محض آنکه هر دو را صورت می گویند در تحت حقیقت واحده در آوردن جایز نیست . مثل اینکه آدم در عرف مردم انسان را میگویند و آدم گفتنی هم آدم لفظی است و آدم نوشتنی هم آدم کتابتی است و الف هم مثلاً آدم حروف است و اکسیر آدم فلزات است محض اینکه لفظ همه آدم است نباید همه را در تحت حقیقت واحد در آورد و یک حقیقت ساری در همه کرد و بگویند کل این اوادم در تحت آدم کلی افتاده و آدم کلی از عالم نفس است و انسان است پس اینها همه انسانند . ما که مأمور نیستیم که نتیجه از الفاظ بگیریم ، آخر فکری هم در مرادات باید بکنیم . باری حیوان سواری زید و نبات و جماد زید نه اثر زید است نه تنزل زید است اگر چه زید به حیوان سواری و نبات و جماد او بگویی از باب آدم است [که] به انسان و الف و اکسیر استعمال میکنی و با وجود این حقیقت واحده در آنها جاری نمیشود . آیا نمی بینی زید گفتنی هم زید است و زید نوشتنی هم زید و حقیقت زید انسانی در اینها جاری و ساری نیست .

از جمله مسائل آنکه شیخ در آینه اثر زید است یا تنزل او است هر یک را که بفرمایید . بعد از آنکه معلوم شد که این بدن دنیاوی بدن اصلی زید نیست سهل است بدن اصلی حیوان سواری زید نیست سهل است که بدن اصلی

نباتیت زید نیست بلکه جمادی از جمادات است و حکم سایر جمادات بر آن جاری است دیگر معلوم است ان شاء الله که عکس رنگ و شکل این جماد که در آینه افتاده است نه اثر زید است نه تنزل او است چرا که اصل شاخص نه اثر زید بود نه تنزل او و همچنین حرکتی که زید به تکمیل در سنگ احداث میکند و سنگ متحرک می شود و همچنین حرکتی که در عصا به تکمیل زید ظاهر میشود هیچ یک نه اثر زید است و نه تنزل او چنان که معنی اثر و تنزل مجملاً گذشت .

و باز هم عرض میکنم که اثر از مؤثر به معزلی در جهتی معقول نیست که بایستد چنان که آهن از ما یصنع منه به معزلی نمی ایستد و همچنین تنزل چیزی از آن جدا نمی شود چطور میشود شبیح در آینه یا حرکت سنگ و عصا از اثر زید یا تنزل زید باشد و حال به معزلی از زید واقعد و بسا آنکه سنگ هنوز در هوا میرود و زید میمیرد چطور اثر از مؤثر و تنزل از متنزل جدا میشود .

و از آن جمله نسبتهای زید شبیح زید است و شبیح اثر است مثل اسب زید و خانه زید و عبا ی زید و غیرها اگر چه نفس اینها اثر زید نیستند چنان که نفس آینه اثر زید نبود لکن آن نسبتها اثر است از برای زید، عرض میشود که این مسئله اگر بدن اصلی زید و بدن عرضی زید به نص حضرت امیر (علیه السلام) معلوم شد اشکالی باقی نمی ماند که این نسبتها همه از

این دنیاست و مخصوص بدن این دنیاست و از اسباب این دنیاست و به آخرت نخواهد آمد باز نه مثل نیامدن صفات در ذات .

و از آن جمله بدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همین بدن که محسوس کل صاحب چشم بود این بود بدن پیغمبر و آدم بین الماء والطين بود چرا که در وقت و مکان خود ابداً ثابت است ، عرض میشود که این مسئله هم از همان بیان جناب امیر (علیه السلام) معلوم میشود که چه چیز بود . آنچه مشترک است در مابین چیزی حکم آن چیز بر آن جاری است در هر کسی می خواهد یافت شود و در این معنی فرق نمیکند پس این بدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شک نیست که مردم او را میدیدند و شک نیست که ادراک کننده و ادراک کرده شده باید از یک جنس باشند و الا ادراک محال خواهد بود از این جهت جناب امیر (علیه السلام) فرمودند : **انما تحد الادوات انفسها و تشير الآلات الى نظائرها** و اگر این بدن اول ما خلق الله بود باید هر کسی که این بدن را میدید اول ما خلق الله باشد و جمیع کفار این بدن را میدیدند و گمان نمیکنم که بگویند آنها هم یک همچین نظری داشتند .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين و شيعتهم الانجين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين در شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳ .